

نهضت‌های ملی - طبقاتی در ایران بعد از اسلام (۳)

محمود حیدری‌زاده

بیرق‌های سفید

آن زمان که جامه‌ها، دستارها و پرچم‌ها به فرمان عباسیان سیاه شد، توده‌های محروم و ستم‌دیده با بیرق‌های سفید آسمان سیاه حکومت عباسیان را شکافتند و پرچم قیام برافراشتند. محرومان در پاسخ بیداد سپاهپوشان عباسی، جامه سفید پوشیدند و بیرق سفید برافراشتند تا مزده‌آور روشنفایی صبح امید و آزادی باشند.

پس از قتل ناجوانمردانه ابو مسلم خراسانی مردم آن سامان نخستین بار به رهبری «سعید جوله» پرچم سفید طغیان برافراشته و به مبارزه با عمال و دست‌نشانده عباسیان و از آن جمله «ابوداؤد» والی خراسان، پرداختند. در این نبرد نابرابر «سعید» و بسیاری از یارانش با شمشیر ستم خدائندان زر و زور و پاسداران خلافت ستم‌پیشه بغداد از پای در آمدند.

سپیدجامگان پس از مرگ «سعید» به پیشوایی «برازبنده» نبرد خویش را ادامه دادند. برازبنده برای ادامه مبارزه و جذب محرومان به میدان نبرد دست به اقداماتی بنیادی و اصلاحاتی اجتماعی زد و بدین ترتیب توانست بسیاری از طبقات محروم و ستم‌دیده را به گرد خویش جمع کند و کار بدانجا رسید که اشراف و زمینداران بزرگ از بیم محرومان و از ترس از کف‌دادن منافع خویش، شکایت پیش خلیفه بردند و از او یاری خواستند.

نبردهای سهمگین برای سرکوبی قیام‌کنندگان آغاز شد و سرانجام پس از جنگ‌های بسیار در نزدیکی مرو «برازبنده» کشته شد و بسیاری از سپیدجامگان جامه به خون گلگون کردند و شربت شهادت نوشیدند.

مبارزه همچنان ادامه یافت تا اینکه بیست سال بعد به رهبری «مقنع» جانی دوباره یافت و نسیم روح افزای قیام برپرچم‌های سفید در آسمان سیاه ستم‌پیشگان وزیدن گرفت. ●

این بار نهضت چهارده سال به طول انجامید و مردمان بسیاری به «مقنع» گرویدند، خراسان و ماوراءالنهر شاهد قیام و صحنه اجرای افکار انسانی وی گردید، سپاهیان بسیاری از خلیفه و اشراف طرفدار بغداد را به نابودی کشاند،

عدل و داد، تقسیم زمین و اموال ثروتمندان را در سرزمین‌های متفرقه برقرار نمود. هاشم‌بن حکیم «مقنع» مردی رختشوی از روستایی به‌نام کازه در نزدیکی مرو برخاست، در جوانی به کسب دانش پرداخت و در سلک طرفداران ابومسلم خراسانی درآمد و سرانجام خویش به‌رهبری قیام محرومان، علیه ستمگران و اشراف و اشغالگران برگزیده شد.

از زیرکی‌های وی آنکه با استفاده از اصول ریاضی، کاسه‌ای بزرگ، پر از حیوه در ته چاهی قرار داده و آن را چون ماه نشان می‌داد که بدان ماه نخشب لقب داده بودند. وی برای آنکه از پیگرد جاسوسان و سپاهیان خلیفه در امان باشد، نقابی از حریر سبز بر چهره می‌زد و همین سبب شد تا مورخان درباری بروی بتازند و صفاتی زشت به‌او نسبت دهند، اما برخلاف میل این مورخان هر روز بر تعداد طرفداران وی افزوده گشت. یارانش جامه‌هایی از کرباس سفید برتن می‌کردند.

بیزونی می‌نویسد که وی: «کلیه توانین و احکام مزدک را واجب شمرد و سپاهیان المهدی را پراکنده ساخت و چهارده سال حکومت کرد». مؤلف تاریخ بخارا می‌نویسد: «این سپیدجامگان مقنع کاروان‌ها را می‌زدند، شهرها و دهات را غارت می‌کردند، ویرانی‌ها و تبااهی‌های بسیار وارد می‌آوردند، زنان و فرزندان مردم را به اسارت می‌بردند، مسجدها را ویران می‌نمودند و مؤذنان و نمازگزاران را ضمه شمشیر خویش می‌کردند» (۱) و «بیم آن بود که اسلام تباہ گردد و ابن-مقنع همه جهان بگیرد» (۲).

می‌توان پرسش نمود که یاران مقنع کدام مردم را به اسارت می‌بردند؟ و بیم آن می‌رفت تا کدام اسلام تباہ گردد؟ از میان این نوشته‌ها به‌خوبی طرفداری نویسنده را از حکام اشغالگر و اشراف وطن‌فروش و اسلام‌پناهان دروغ‌زن و مسلمان‌نماهای مردم‌فریب می‌توان دید. اما آنچه درخور توجه است آن که، این نهضت مردمی که پایه عقیدتی آن بر اسلام انقلابی و عدالت‌گستر و اندیشه‌های عدالت‌جویانه مزدک نهاده شده بود و از یک سو پنجه در پنجه اعراب اشغالگر افکنده و از سوی دیگر، اربابان تازه مسلمان را به وحشت انداخته بود، به‌قول همین مورخان آن‌چنان پایگاهی در میان محرومان یافت که بارها قوای خلیفه را شکست دادند و پشت امپراتوری عباسی را به‌لرزه انداختند و «بیم آن بود که... ابن‌مقنع همه جهان بگیرد» تا بدانجا که همین نویسندگان نتوانستند از ستایش وی و راه و رسمش خودداری کنند و همین مؤلف تاریخ بخارا می‌نویسد که: «... به‌غایت زیرک بود و کتب بسیار از علوم پیشینیان خوانده بود... مذهب ایشان آن بود که نماز نمی‌گزارند و روزه نمی‌داشتند... ولیکن به‌امانت می‌بودند» (۳).

۱- تاریخ بخارا. ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی، ص ۸۰.

۲- تاریخ بخارا. همان، ص ۸۹. ۳- تاریخ بخارا. همان، ص ۷۷ و ص ۱۰۲.

قیام سپیدجامگان را می‌توان یکی از بزرگترین قیام‌های مردم ایران علیه اشرافیت، زمینداری و فئودالیسم شمرد. دربار عباسیان که از پول خون محرومان شهره جهانی شده بود و افسانه‌های هزار و یک شب نمودار جاه و ثروت و خوشگذرانی‌های خلفای بیکاره عرب می‌باشد، همه نشانگر غارت بی‌امان و مصیبت‌بار مردم است و جا دارد که مورخان فئودالی و شاعران آنچنانی که همیشه دهانی پر از مروارید برای یاوه‌گویی‌ها، تملق‌ها و چاپلوسی‌های خویش داشته‌اند، به این نهضت‌های مردمی که علیه جبروت ستم‌پیشگان و غارت و یغمای مردم توسط اشراف و بیگانگان صورت می‌گرفته، بتازند و به‌باد تهمت بگیرند و آنها را به کفر و فسق و فساد متهم نمایند.

مرگ قهرمانانه این شهید، بعد از آن که بارها قوای خلیفه را به‌تنگ آورده و وضع زحمتکشان و کشاورزان ایرانی را بهبود بسیار بخشیده بود، حیرت‌انگیز است.

گویند، آتش بسیار افروخت و برای آنکه جسدش نیز به دست بیگانگان نیفتد، هنگامی که قلعه سنام، آخرین پناهگاه شیرمرو به‌محاصره درآمده بود، خویش را به درون آتش افکند.

جنبش سپیدجامگان هاشم‌بن‌حکیم، نهضت محرومان بود و در آن برزیگران در رأس قیام قرار داشتند. با مرگ هاشم، وی نیز همانند سایر قهرمانان ملی و مردمی به افسانه‌ها پیوست و یادش و خاطره‌اش همچنان آنتشی که پیکرش را سوزانید، گرم و تابنده و راهش و رسمش همچنان ماه نخشب که بر آسمان بر می‌کشید، روشی‌بخش و رخشنده.

علاوه بر آن چه گفته شد، یعنی شرکت بی‌حد کشاورزان در این نهضت به‌علت رشد مالکیت‌های اشرافی و فئودالی و اسارت و بدبختی روستاییان و خرده‌مالکان، عوامل زیر نیز در موفقیت و پایائی این قیام دخالت داشتند:

«۱- برخورداری از یک ناسیونالیسم مترقی، در ایجاد یک حکومت ملی و غیر عربی» (۴).

۲- داشتن عقاید عدالت‌جویانه و برابری طلبانه.

۳- رهبری، سازماندهی و تشکل.

به‌طور کلی می‌توان گفت که نهضت سپیدجامگان به‌رهبری هاشم‌بن‌حکیم از چهار مرحله اساسی می‌گذرد:

۱- مرحله اول: مبارزه با اشغالگران و قدرت ستمگر بنی‌عباس، در این مرحله از طبقات میانی و بالایی جامعه نیز برای کسب استقلال و رهایی از پرداخت باج و خراج به بیگانگان، به قیام می‌پیوستند.

۲- مرحله دوم: در این مرحله قیام رنگ توده‌ای داشت و هدف قیام‌کنندگان ستیزه با اشراف و زمینداران محلی بود و در نتیجه آنان که به‌مقصد خویش

رسیده و اینک منافع خود را در برابر خواسته‌های توده‌ها در خطر می‌دیدند راه خیانت در پیش گرفته و از جنبش کناره گرفتند.

۳- مرحله سوم: نبردهای خونین کوهستان به مدت چندین سال که سرانجام بر اثر افزایش قوای دشمن و استفاده آنها از نفرات، مهمات و تجهیزات وسیع و همچنین پراکندگی و تفرقه در صفوف قیام‌کنندگان و سختی و ناتوانی آنان در نتیجه محاصره اقتصادی و نابودی مزارع و محصولات و نداشتن برنامه روشن و صریحی برای اقدامات بنیادی انقلابی، قیام محکوم به شکست گردید. در طی این مدت، معاذین مسلم مدت دوسال و مسیب بن زهیر نیز چند سال سرداری سپاه عرب را برعهده داشتند و سرانجام در سال ۱۶۷ هجری قلعه را فتح نموده و مدافعین را قتل‌عام نمودند.

۴- مرحله چهارم: ادامه قیام به صورت طغیان‌های گوناگون در محل‌های مختلف و ادامه راه و اندیشه سپیدجامگان. چنانکه در سال ۲۸۰ هجری «محمد بن سهل، برادرزاده ذی‌الریاستین فضل بن سهل را با عبدالله مهتدی در بغداد دستگیر کردند. این محمد بن حسن سهل تألیفاتی درباره سپیدجامگان داشت» (۵).

و کار محمد بن سهل آنچنان بالا گرفت و بیم قیام دوباره چنان وحشتی در دل معتضد، خلیفه عباسی افکند که فرمان داد تا پس از شکنجه‌های بسیار، آتشی افروختند و وی را برچوب خیمه بسته و بر آتش گردانیده و کبابش کرده و پس از آن گردنش را بریده و پیکرش را بردار آویختند.

بار دیگر نیز سپیدجامگان همدوش با سادات علوی و با پذیرش اندیشه‌های حق‌طلبانه و عدالت‌جویانه علی (ع) گرد آمده و با خلفای ستمگر بنی‌عباس که خود را خلیفه مسلمانان و امیر مؤمنان می‌دانستند به نبرد برخاستند تا اندیشه‌های والا و انسانی علی (ع) و اصول انقلابی اسلام را به مرحله اجرا درآورند و بدین سبب توانستند توده‌های وسیعی از محرومان و بخصوص شیعیان راستین را گرد آورند و قسمت‌های زیادی از شمال ایران را آزاد سازند.

خروج کنندگان

در آن زمان که دستگاه بیداد عباسیان و امویان سایه شوم خود را بر سر محرومان و ستمکشان افکنده بود و در آن هنگام که هر بیدادگر و ستم‌پیشه‌ای جامعه مذهب برتن کرده و نقاب فریب وریا برچهره زده بود، گروه‌گروه ستم‌دیگان، محرومان و تهیدستان و بی‌چیزان علیه این دستگاه بیداد و مذهب‌های آن خروج کردند و در تاریخ نامشان به‌عنوان خوارج باقی ماند.

نخستین خوارج کسانی بودند که خود را جای دین، نگهبان آن و قاری قرآن

دانسته و در امور مذهبی سخت متعصب بودند و هم اینان اول بار در برابر قرآن‌هایی که معاویه با فریب برنیزه کرده بود سر تسلیم فرود آورده و قرآن ناطق یعنی علی(ع) را تنها گذاردند و بر او خروج کردند. اینان بعدها عقایدشان گسترش، انسجام و دگرگونی بسیار یافت و به گروه‌های مختلف تقسیم شدند که معروفترین آنان عبارتند از: «ازارقه»، «نجدات»، «عجارده»، «بیهسیه»، «رشیديه»، «خازمیه»، و «اباضیه».

اما باید دانست که از آن پس هر گروه و انسانی که قصد مخالفت با دستگاه بیداد خلافت را داشت و پرچم قیام علیه ستمکاران و فریب‌زنان برمی‌افراشت او را خارجی و عمل وی را خروج می‌نامیدند. چنان که خوارج در زمان معاویه و یزید نیز بسیار بودند و طبری می‌نویسد: «تا هنگام مرگ یزید و پسرش عبدالله زیاد، سیزده هزارکس از خوارج را کشتند و عبدالله چهار هزار کس از آنان را به زندان کرد» (۶).

امواج پرخروش قیام‌های مردمی که از آنها به نام خوارج یاد می‌کنند سرتا سر امپراتوری امویان را در می‌نوردید و بدین هنگام بود که مختار ثقفی در شهر کوفه، شیعیان را به قیام بر ضد بنی‌امیه و خونخواهی حسین(ع) دعوت نمود و توده‌های بسیاری از اعراب فقیر و ایرانیان ستم‌دیده و شیعیان بدو پیوستند و خروج نمودند.

«مختار بفرمود هرکس را با هر سلاحی که به‌جنگ حسین رفته بود و هرطور که آن‌را به‌کار برده بود بکشتند. یکی را با نیزه، دیگری را با زدن تیر، یکی را با خنجر، یکی را با شمشیر» (۷). از سوی دیگر اشراف و ثروتمندان که از عاقبت کار مختار دچار وحشت شده بودند، شمر و عمر سعد را با لشکری به‌سرکوبی مختار فرستادند. اما این لشکر در برابر سیل عظیم ستم‌دیدگان که از بیداد بنی‌امیه به‌جان آمده بودند نتوانست کاری از پیش ببرد و عمر سعد نیز اسیر گردیده و او را گردن زدند. شمر نیز به اتفاق همراهانش در دشت میشان خوزستان شکست خورده و چمگلی را گردن زدند. خولی نیز که از ترس در مستراح خانه پنهان شده بود توسط همسرش دستگیر، او را گردن زده و پیکرش را در آتش سوزانیدند. بدین‌سان توده‌های مظلوم و تحت ستم انتقام خون حسین(ع) و یاران جانباز و دلاور او را گرفته و نشان دادند که انبوه محرومان همواره طرفدار عدل و داد و بیزار از ظلم هستند.

ازارقه نیز از افراطی‌ترین گروه‌های خوارج بودند که توانستند ایرانیان فقیر و اعراب ناراضی را گردآورده و براهواز و سایر بلاد خوزستان مسلط شوند. آنان عوامل ستمکار بنی‌امیه و زمینداران بزرگ را نابود کرده و مدت‌ها با نیروی

۶- تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱۱، ص ۴۷۲۸.

۷- تاریخ طبری. همان، ذیل وقایع سال ۶۶ هجری.

دشمن در ستبیز بودند. خوارج در جنگ‌های طولانی خویش از شیوه جنگ‌های پارتیزانی بهره گرفته و زنان را نیز در جنگ همپای مردان شرکت می‌دادند. از قرن دوم هجری، سیستان به‌علت دوری از مرکز خلافت و نارضایی عمومی کانون عمده خوارج گردید. آنان در آنجا چندین بار روستاییان را به‌قیام واداشتند. شورش‌های خوارج تا اواخر قرن سوم نیز در سیستان ادامه یافت. حتی در نیمه اول قرن هفتم هجری در سیستان بسیاری از خوارج می‌زیستند که البته شور انقلابی خویش را از دست داده بودند.

خوارج سیستان در عدل و داد و برادری و برابری شهرت بسیار داشته و با فقیران و ضعیفان همدست و همراه بودند. حمزه آذرک از خوارج علیه بیداد و ستم اشراف قیام نمود و با شعار «مگذارید که این ظالمان بر ضعیفا ستم کنند.» آتش انقلاب را شعله‌ور ساخت. ستم‌دیدگان خراسان و سیستان و کرمان به او پیوستند. «حمزه‌بن آترک سیستان را از حوزه قدرت خلفا جدا کرد و از مردم خراج نگرفت، بلکه مخارج لشکریان و مأمورین خود را از محل غنایم جنگ‌هایی که با کفار می‌کرد تأمین می‌نمود. این مرد انقلابی، تمام کسانی را که با خلیفه ستمگر عباسی همکاری می‌کردند، کافر می‌شمرد» (۸).

«حمزه‌بن عبدالله از نسل زوطهماسب بود و مردی بزرگ بود و شجاع و از رون و جول بود، از عمال آنجا یکی بی ادبی‌ها کرد، حمزه عالم بود و بر او امر معروف کرد، آن عامل خواست که او را تباه کند، آخر عامل کشته شد... پس حمزه مردمان سواد سیستان را همه بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش به سلطان ندهید چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم ونستانم» (۹).

از آنچه در کتب مختلف و افسانه‌های بسیار درباره حمزه نوشته‌اند به‌خوبی برمی‌آید که قیام وی ریشه در میان محروم‌ترین توده‌ها داشته و اصول عقایدش نزدیکی‌های فراوان با مترقی‌ترین اصول اسلام انقلابی و اندیشه‌های عدالت - جوانه مزدک داشته است و ستم فراوان عاملان خلیفه چون علی بن عیسی و در نتیجه خشم و نارضایی مردم از عوامل مهم این قیام بوده است.

قیام خوارج آن‌چنان دامنه یافت که حیل‌های علی بن عیسی برای فریب حمزه و ایجاد نفاق بین انقلابیون و مسخ اصول انقلابی آن از درون کارساز نشد و خلیفه به‌هراس افتاده و خویش به‌تن خود برای سرکوبی قیام روانه سیستان گردید. وی ابتدا برای آرامش مردم دست به اصلاحاتی سطحی زد و از آن جمله علی بن عیسی را از مقام خود عزل نمود. اما با این وجود، موج طغیان فرونشست و پایه‌های کاخ بیداد را مورد تهدید قرار داد.

به‌دنبال پیروزی‌های خوارج و ناتوانی خلیفه در سرکوبی نهایی آنان،

۸- تاریخ اجتماعی ایران. مرتضی راوندی، جلد دوم. ص ۱۹۶.

۹- تاریخ سیستان. مولف نامعلوم، ص ۱۰۸-۱۰۷.

رافع بن لیث که نیز گویا از خلیفه رنجشی به دل داشت عصیان نمود، اما مردم ستمدیده به او پیوسته و چهار سال تمام با قوای خلیفه درافتاده و ضربه‌های بسیار بر پیکر محتضرش فرود آوردند.

اصول عقاید آن‌ها عبارت بود از:

- ۱- برقراری تساوی حقوق بین کلیه مسلمانان.
- ۲- ایجاد برابری اجتماعی میان مسلمین.
- ۳- انتخابی نمودن امامت و خلافت با رأی همه مسلمانان، صرف‌نظر از ملیت آنان.

۴- در پیش آنان امام یا خلیفه نه به معنای نماینده دین و سلطان و آموزگار دینی، بلکه رهبر نظامی، سیاسی و مدافع حقوق توده‌ها بود.

۵- به رسمیت نشناختن خلفای ستمگر اموی و عباسی.

۶- دشمنی با بزرگان فئودال و مخالفت با وجود املاک وسیع خصوصی به سبب همین عقاید پیشرو و پویای انقلابیون خارجی، دست نشانندگان خلفا با بی‌رحمی بسیار با آنان رفتار می‌نمودند. عبدالله زیاد، حاکم اموی فرمان داده بود تا نعش‌های زنان را برهنه کرده و در میدان جنگ باقی گذارند، اما دلاوران خارجی در برابر این ستم‌ها و بیدادگری‌ها همچنان به مبارزه خویش ادامه می‌دادند. «ام‌حکیم» زن قهرمان ازرقی (یکی از گروه‌های خوارج) هنگام نبرد در جستجوی رسیدن به درجه شهادت بانگ می‌زد:

«از شستن سرم و روغن مالیدن بر آن خسته شدم».

«آیا کسی نیست که مرا از این عمل دشوار نجات دهد؟»

اگرچه خوارج بعد از چندین قرن مبارزه شور انقلابی خویش را از کف دادند ولی در بسیاری از جای‌ها همچنان فریادگر ستم‌دیدگان بودند. گروهی از آنان به نام ازرقی در قیام عظیم سیاهپوستان آفریقایی در قسمت سفلی عراق و خوزستان شرکت داشتند.

تاریخ سیستان مرگ حمزه را ۲۱۳ هجری می‌داند.

نهضت‌های خوارج توانست ضرباتی کاری بر پیکر پوسیده خلافت اشرافی - فئودالی عباسیان وارد آورده، بسیاری از عوامل و عملاً ظلم و بیداد را از میان برداشته و آنان را وادار به انجام اصلاحات و بهبود وضع زندگانی محرومان بنمایند. این نهضت‌های پی‌درپی و ایستایی‌ناپذیر در پاره‌ای از جای‌ها باعث روی کار آمدن سلسله‌های مردم دوست مانند صفاریان و دولت شیعی و مردمی آل‌بویه گردید و اندیشه‌های آنان چونان چراغی در تاریکای بیدادگری‌های خود-کامگان و مردم‌کشان، پرتوافشان راههای دشوار مبارزه برای دیگر مبارزان محرومان شد.